

# خدمات ایرانیان به تمدن اسلام و فرهنگ عرب

گفتار حاضر آخرین اثر دانشمندی است که در روز ۲۵ بهمن ماه ۱۳۴۶  
روی در نقاب خاک کشید.

شادروان صادق نشأت استاد فقید ادبیات عرب در دانشگاه تهران و استاد  
پیشین زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه قاهره این گفتار را در آخرین روزهای حیات  
نوشته بدست یکی از دوستان خویش سپرده بود. اینک بخاطره آن دانشمندگرامی که  
عمری سرشار را در راه تحقیق و تتبع در فرهنگ اسلام صرف کرد و از خود آثاری  
گرانها پر جای نهاد و به بزرگداشت خدمات پرثمرش این آخرین نوشته  
او به عنوان یادگاری عزیز از مردی مایه ور که اکنون در میان ما نیست منتشر  
می گردد. روانش شاد و فرین رحمت باد!

و پراکندگی ملت متحد با عظمتی شوند و خود را نه تنها از قید  
محکومیت دیگران برهانند بلکه چنان قدرت و توانائی پیدا کنند  
که قدرت دو ملت حاکم و فرمانروای بزرگ دنیای آن روز یعنی  
ایران و روم را متزلزل نموده بر آنها مسلط گردند. آری محمد (ص)  
رهبری ییمانند بود و ملت او یعنی عرب هم استعداد عجیبی در  
قبول رهبری و اجرای تعلیمات حکیمانه و پذیرفتن ارشادات او  
نشان داده است.

## نقش ایرانیان در خدمت به اسلام

ایرانیان که نخستین ملت غیرعربی بودند که بدین اسلام در

قرن هفتم میلادی یکی از عظیم ترین تحولات بشری را در  
بر داشته که با قیام عرب زیر پرچم اسلام بوقوع پیوسته است.  
تمدنی که شش قرن تمام پروبال خود را بنام تمدن اسلامی بر خاور  
میانه گشوده و نیمی از دنیای آن عهد را تابع اراده با نفوذ خود  
قرار داده بود مولود همین تحول شگرف بوده و از منابع سرشار  
آن سرچشمه گرفته است.

نباید فراموش کرد که عامل اول آن تحول و موجد چنین  
تمدن دامنه داری اساساً ملت عرب بوده است که استعداد کاملی در  
قبول تربیت و تهذیب روحی و معنوی رهبر خود محمد (ص)  
نشان داده توانسته بودند در اندک مدتی پس از هزاران سال گمنامی

آمدند و مجری اوامر و نواهی آن شدند ، چون خود را در آغاز کار مکلف دیدند که در صحنه سیاست مطیع زمامداران و فرمانروایان اسلامی عرب بشوند ، در صدد برآمدند طوری رفتار کنند که این زیر دستی را بطریقی دیگر جبران و خود را در ردیف فرمانروایان خویش قرار دهند . از این رو جنبه معنوی اسلام را مورد توجه خود قرار داده کوشیدند و اهتمام بلیغ بخرج دادند تا موفق شدند که از رهگذر احاطه به زبان عربی و فراگرفتن سنن و احکام اسلامی و پی بردن براسرار دین و فهم آیات کتاب مبین و استنباط رموز و درک حقایق آن بتوانند تعادل خود را در همسری با عرب حفظ کنند و شکستی را که در عالم سیاست و اجتماع به آنها رسیده بود بدون مبارزه با عرب و معارضه با اسلام تلافی کنند . حال برای اینکه این حقیقت آشکار شود و تأثیر شخصیت ایرانیان در خدمت به فرهنگ و ادبیات عرب بطور وضوح مجسم گردد ، بی مورد نمیدانیم پیش از ورود باصل موضوع بطور اجمال به نکات ذیر اشاره شود :

### ملت ایران و خصائص ذاتی او

در باره مردمی که در فلات ایران سکنی دارند و نیاکان قدیم آنانرا «آریان» یعنی پاکزادان و اصیل زادگان میگفتند علمای جامعه شناسی جهان مباحث پرطول و عرض نگاشته و برخی از آنها از فصول و عناوین مخصوص گذشته کتابهای مستقلی در این باره نوشته و ایرانی را که شامل سه تیره بزرگ مادها در شمال و مغرب ، پارسیها در جنوب و جنوب غربی ، پارتها در مشرق فلات باشد یکی از شاخه های بزرگ درخت تنومند نژاد آریانا یعنی پدران باستانی اقوام هند و اروپائی می شمارند .

استاد خلیل مردم بك از علمای نامی و محققین معروف عرب سوریه و شام در یکی از رساله های سودمند خود که موسوم به ابن المقفع است ملت ایران را که این مقفع یکی از افراد آن بشمار می رود باسلوب دلپذیر و شیوای ذیل معرفی می نماید .

ایرانیان که سابقه مستندی در تمدن و جهان داری و علم و حکمت دارند از نژاد آریائی هستند و داستانهای جالبی از ایشان یادگار مانده که در حد خود شایان توجه و گیرنده است کتاب آسمانی این ملت همانا کتاب اوستا است که مجموعه پر بهائی از تعلیمات اخلاقی و اجتماعی است و در زمینه خود کم نظیر بلکه بی مانند می باشد .

این کتاب بوسیله شخصی که رهبر دینی آنان و معروف به «زرتشت» پیامبر است بمردم تبلیغ و توده های خلق را به یکتاپرستی دعوت نموده است .

شریعت زرتشت بر اساس رعایت حقوق افراد و تکالیف ایشان نسبت به یکدیگر بنا گردیده و پیروان را با احترام و تکریم آتش می خواند و آنان را بسزا و پاداش آخرت آگاه میسازد . واصولا برهرسه رکن مهم : کردار نیک ، گفتار نیک ، و پندار نیک

استوار میگردد . دیانت مانی و تعالیم او نیز گروهی از ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده ولی مزدك نتوانست از این رهگذر افکار خود را بین مردم انتشار دهد و معتقدات شخصی خویش را بین طبقات عامه گسترش بدهد . مانی قائل بوجود خدای نورو خدای ظلمت بوده و مزدك عقیده داشت که مردم در تحصیل لذت و درک شهوت باید آزاد باشند و در بهره مندی از زن و مال با یکدیگر شریک شوند و استعداد و ظلم برطرف گردد و عدل و داد در همه جا رواج گیرد و همه در همه چیز با یکدیگر برابر و همسرا باشند و شاید همین اندیشه ها و تعلیمات اساس و ریشه حقیقی افکار اشتراکی حاضر قرن اخیر گردیده است .

پادشاهان ایران علاقه فوق العاده ای بعلم و عرفان داشتند و بسیاری از کتابهای مهم علمی و فلسفی بفرمان ایشان از یونانی و هندی و زبانهای دیگر بفارسی ترجمه شده و بسیاری را هم خود دانشمندان ایرانی تالیف نموده اند که بعضی برگردانده شده و اساس نخستین دانش و ینش خویش عرب گشته به راهنمایی آنها به محیط پر دامنه علوم و فنون اسلامی رهبری شدند و زیر بنای تمدن اسلامی را به دستیاری ایرانیان پایه گذاری نمودند .

این حقیقت یعنی پیشقدمی ایرانیها در خدمت به مبانی دین و آموادگی و استعداد ذاتی آنها در میدان علوم و معارف اسلامی بقدری تابناک و جالب بوده است که پیامبر گرامی با حدیث « لو كان العلم فی الثریالئاله ایلی رجال من الفرس » آنان را در انتساب بعلم و مهارت و شایستگی بدریافت علوم و استفاده از فنون قرین افتخار فرموده است . همچنین عربها در نقل و ترجمه کتب و آثار علمی ایرانیان همت بکار بسته و در تالیفات خود اشاره صریح به آنها نموده اند . چنانچه این امر صورت نمیگرفت اثری از دانشها و ینش های ایران قدیم یادگار نمیماند زیرا از زبان فارسی قدیم و اصول و قواعد آن چندان اثری فعلا در دست نیست . از جمله کتابهای مهمی که از پارسی عهد باستان بزبان تازی ترجمه شده همانا کتابی است که آنرا هوشنگ پیشدادی چند هزار سال پیش نگاشته و گنجور بن اسفندیار آنرا بفارسی پهلوی در آورده و حسن بن سهل نوبختی بزبان عربی برگردانده و کتاب « هزار افسانه » که اصل و مبنای « الف لیله » است و کتاب « روزبه یتیم » و کتاب « گرگ و روباه » و کتاب « نمرود و شهر بابل » کتاب « رستم و اسفندیار » کتاب « مشک و شاه » کتاب « شاه زنان » کتاب « بهرام چوبینه » کتاب « شهرزاد و پرویز » کتاب « کلانامه اردشیر » و « کلانامه انوشیروان » و کتاب « تاج » و « فالنامه شهریاران » و کتاب « دارا و شیر » و کتاب « خدای نامه » و کتاب « بهرام نرسی » و کتاب « نوشین روان » . تمام اینها از کتابهای مهم این قوم است که فعلا مجال بحث و گفتگوی از نام و نشان آنها نیست و باید بخاطر داشت که اینها غیر از آن کتبی است که ابن مقفع به نقل و ترجمه آنها بزبان عربی اقدام کرده است .

شایان توجه این است که ایرانیان با اینکه مسلمان شدند مایل به استقلال و رهایی از حکومت عرب بودند؛ یکی از آنها ابوسعید رستمی است که می‌گوید:

انا ابن المکارم من آل جم

و طالب ارب ملوک العجم

فقل لبسی عیس کلهم

هلموا الی الخلع قبل الندم

و پاره‌ای از ایرانیان که چندان علاقه‌ای با اسلام نداشتند در اوایل خلافت عباسی به ضدیت با عرب و وطن اسلام برخاستند. یکی از آنها فرید کاهن بود نمازهای پنجگانه را بدون سجود می‌خواند و روبرقه نمی‌ایستاد و دیگر سباده و اسحق بودند که تمام آنها بین کسانی که بر عرب قیام نمودند و در فکر تجدید آئین زردشتی بودند ایراد گردیده است. و بسیاری از ایرانیها مسلمان شده و در کشور خود و یا در خارج با آئین خود باقی ماندند و با اینکه زبان عرب پس از مسلمان شدن ایرانیان در ایران رواج یافت با این حال زبان فارسی همچنان رایج بود تا بعدی که در برخی جاها اصلا اثری از عربی دیده نمی‌شد. مثلاً در سپاهی که تحت فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر برای جنگ با عبدالملک مروان آماده شده بود بجز فارسی زبان دیگری معمول نبود. ابوتمام طائی شاعر بزرگ عرب که شیعی را در ابر شهر (۱) بسر برده شیفته آواز يك بانوی ایرانی که اشعاری بزبان فارسی میخوانده است گردیده بود، چون فارسی نمیدانست، آیات زیر را در وصف حال خود سروده است:

## روابط عربها و ایرانیان

روابط عربها و ایرانیها اختصاص به دوره بعد از اسلام نداشته و میتوان روابط این دو ملت را تا هزار و پانصد سال قبل از ظهور اسلام امتداد داد. ولی باید دانست این روابط مانند دوره ساسانی استحکام نیافت. در این دوره چون اعراب تابع ایران بودند و سلطه و اقتدار شاهنشاهی این کشور بر زمین عامه و بحرین و یمن و از آنجا تا نجد و حجاز ممتد میشد، روابط عربها با ایرانیان با بیش از هر ملت دیگری استحکام یافت و عربها حکومت ایران فرمانروای شرق می‌شمردند و ایرانیان را با نظر احترام و تقدیر

۱- ابر شهر نام قدیم نیشابور بوده است.

ابا سهری یلده ابر شهری

سلونک لیلته حسنت ولایت

سمعت لها غناء کلن الولی

و لم انهم معاینها و لکن

نسبت کانتی اعیناً و مظلماً

و متنی شاعر بزرگ عرب که در زمان عضدالدوله رهسپار فارس میگانه احساس می‌کرده در این باره گفته است:

ولکن الفنی العربی فیها

ملعب جنة لوسار فیها

مینگریستند. اگر وضع عشایری و مقتضیات زندگی در صحرای خشک عربستان که مستلزم حیات چادر نشین و بیابان نوردی است اجازه می‌داد بعید نبود که آداب اجتماعی ایرانیان را نیز بپذیرند و از آنها در همه چیز حتی مذهب پیروی کنند.

همانطوریکه دیدیم پاره‌ای از دانش آموختگان عرب از قبیل: حارث بن کلد و غیره از ایرانیان پیروی کردند و آداب آنها را آموختند و جمعی از آنها مانند قبیله بنی تمیم در روابط خود با ایران قدم فراتر گذاشته و زردشتی مذهب گردیدند. پس از ظهور اسلام که فرمانروائی و قدرت بدست عرب افتاد نیز این رابطه بطور معکوس بین دو ملت برقرار ماند و ایرانیان که آئین باستانی خود را رها کرده بودند کیش اسلام را پذیرفتند خود را مسلمان نامیدند.

ولی باید دانست که در عین حال يك نوع اختلافاتی که منشأ آن یم و هراس اعراب از قیام و انقلاب ملت ایران و نهضت آنان برای تجدید حیات و استقلال از دست رفته بود وجود داشت. آثار این یم و هراس از عهد معاویه، و در خلال اوامر و دستورات و احکامی که برای فرمانداران و عمال خود در ایران صادر مینمود ظاهر میگردد. معاویه طی یکی از نامه‌های خود که به زیاد بن ابیه فرمانفرمای فارس نگاشته به او توصیه می‌کند مراقب رفتار ایرانیان مخصوصاً اصیل زادگان و دهاقین آنها باشد، و آنها را پیوسته تحت زور و فشار خود قرار داده و کاری کند که هیچ نیرو و قدرتی در خویش احساسی نمایند، و کارهای مهم مخصوصاً مشاغل دولتی را حق خود بشمارند. سایر خلفای بنی امیه نیز از سیاست او پیروی کردند و همین سیاست ظالمانه و شوم بود که بالاخره ایرانیان را برضد بنی امیه برانگیخت و به انقراض آنها منجر گردید.

نامه مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی که ذیلاً درج میشود، نیز گواه دیگری بر کینه و رزی و حقد بنی امیه نسبت به ایرانیان می‌باشد. وی این نامه را ظاهراً در هنگامی که ایرانیان به پیشوایی ابومسلم بر علیه بنی امیه برخاسته بودند خطاب به عرب خراسان نوشته است: «... حکومت عرب‌ها اسیر سر پنجه دستجات عجم قرار ندهید، پایداری کنید تا این گرد و غبار و این دوران مستی پایان یابد، بردباری کنید چه خداوند یار بردباران و مددکار پرهیزکاران است.»

ذمحت الی فرنومی سواها

اقام سرورها و مضی کراها

بان یقنا و قسی مهد علاها

عزت قلبی فلهم اجهل شجاها

یحب الفاتات ولا یسراها

شده بود و خود را از حیث دست و روی و زبان نسبت به مردم آنجا

غریب الوجه والیه و اللسان

سلیمان لسا بترحمان

از سوی دیگر ابراهیم امام سردودمان خلفای بنی عباس برای نیل به خلافت فعالیت‌های دامنه‌داری داشته ، و محرک اصلی ابومسلم بوده است تا ابومسلم و ایرانیان را فریب دهد و آنها را بضدیت با بنی امیه و حکومت آنها مصمم سازد . وی در دستوره‌های کتبی که با ابومسلم هنگام قیام او در خراسان می‌داده نوشته است : «... هر عربی را که طول قامتش به سه وجب برسد بکش ، هر کس را که بفارسی سخن نگوید بکش ، هر که را مورد شک و یا بدطینتی واقع شود بقتل برسان » .

ایرانیان که از ظم بجان آمده و تشنه انتقام و کین خواهی از آنها بودند فریفته این تظاهرات مزدورانه شدند و غایت کوشش خود را بکار بستند تا بمراد خود که انقراض بنی امیه بود رسیدند . و بعد از نومیثی از خلافت اهل بیت (ع) به خلافت بنی عباس که خیال می‌کردند چون از خویشان نزدیک اهل بیت (ع) هستند اختلافی با آنها نخواهند داشت راضی شدند . ولی منصور دومین خلیفه عباسی که مردی باعزم و مآل اندیش بود فکر کرد که با وجود ابومسلم نمی‌تواند بمقام خود اطمینان داشته باشد ، لذا با طرح نقشه مزدورانه و خائنه‌ای - که در دوران حکومت او نظایر آن فراوان بود ابومسلم را با آنهمه فداکاریهایی که بخرج داده بود بقتل رسانید . و برای اینکه ایرانیان اغفال گردیده اقدام او را نامشروع ، تلقی نکنند در مدائن ضمن سخنرانی گفت : «... هر کس بخواهد گره این جامه (یعنی خلافت) را از دست ما بگیرد او را در می‌کشیم . ابومسلم با ما بیعت کرد و برای ما از مردم بیعت گرفت و با همه شرط کرد که هر کس عهد ما را بشکند خونش هلد باشد و چون خود او عهد ما را شکست ماهم او را با همان عهدی که از دیگران گرفته بود کیفر دادیم » . ولی بازم این درمان سودی نبخشید و ایرانیان را از مخالفت با بنی عباس و حق کشی آنها مانع نشد . باین معنی که یکتگر از به دینان ایرانی و موبدان مجوسی پس از قتل ابومسلم در خراسان قیام کرد و اعلام داشت که به تلافی خون بناحق ریخته ابومسلم مصمم است بحجاز رود و خانه گجه را محو و نابود سازد . این فکر طرفداران زیادی پیدا کرد و جمعی از زردشتیها برای عملی ساختن آن حاضر بغدادا کاری شدند ولی این بار هم ابومسلم جعفر منصور پیش‌دستی کرد و این جنبش را خنثی نمود .

چندی بعد اسحق نامی مجوسی قیام نمود و ادعاهای و اقداماتی کرد ، ولی او هم کاری از پیش نبرد و بدینی و سوء ظن بنی عباس نسبت به ایرانیان همچنان ادامه داشت تا بقتل جعفر برمکی و قتل عام برامکه منجر گردید . پس از قتل برامکه ایرانیان بدستیاری سازمانهای سری خود که در بغداد محرمانه کار می‌کردند دفاع بنی‌شاد در ماوراءالنهر برانگیخته موجب شکست نیروی هارون الرشید و خروج او از بغداد ، که منجر بمرگ او در خراسان گردید ، شدند و کینه‌های دیرینه خود را با قتل امین و برقراری خلافت به مأمون بازگرفته به مراد خود رسیدند .

از ملاحظه این جنبشهای سری و علنی که با وجود مسلمان شدن

ایرانیان و علاقه شدید ایشان به پیروی از احکام اسلام در خصوصت با بنی امیه و بنی عباس پیش می‌آید دل بستگی این ملت به تجدید حیات و زنده شدن شعار ملی و آداب اجتماعی از دست رفته آشکار میگردد .

خبری که علی‌رغم این احوال متناقض و خصوصتهای دائمی بنظر اهل تحقیق میرسد و همه را متعجب می‌سازد آنست که ایرانیان در عین حالیکه فرصت مناسبی را در ضدیت با مخالفین از دست نمیدادند می‌کوشیدند آثار خود را در بین طبقات مختلف اسلامی - مخصوصاً عرب - مدار عمل و مورد احترام قرار دهند و رسوم و آداب گذشته خود را بار دیگر ترویج نمایند . در تأیید این موضوع حکایات و داستانهای زیادی از قول مورخان برجای مانده است . یکی از آنها ماجرای زیر است که بطور نمونه بیان میشود .

قاضی بن خلکان در کتاب معروف خود و فیات الایمان از قول صابی مولف کتاب الامائل والاعیان نقل می‌کند : «جعفر بن یحیی برمکی در کاخ شخصی خود واقع در صافه بغداد بزمی آراسته و دستور داده بود که در بانها اجازه ندهند کسی جز عبدالملک به آن محفل وارد گردد . و این عبدالملک قهرمان یعنی رئیس دربار او بود . اتفاقاً عبدالملک ابن صالح هاشمی از عموهای هارون الرشید در رسید ، و خود را بی آنکه نام پدر و خانوادۀ خویش را بیان کند بهمان لفظ عبدالملک تنها معرفی کرد . در بان به جعفر خبر داد که عبدالملک آمده و اجازه ورود می‌طلبد جعفر گفت بیاید . ولی همینکه عبدالملک وارد گردید معلوم شد که آمدنش بیجا بوده و اجازه ورود مختص عبدالملک قهرمان بود نه عبدالملک هاشمی . چون عبدالملک خود را مقابل امر واقع دید برفور لباس خود را تغییر داده جامه‌های مخصوص بزم و شب نشینی جعفر را که نظیر البسه عهد ساسانیان قدیم بود در بر کرد و خود را به لباس بزم نشینان جعفر بیاراست و بر جعفر وارد گردید ، و پس از سلام گفت مرا هم شریک لذت خود کنید و از آنچه دارید بهره‌مند سازید . حضار که یکی از آنها ابراهیم بن المهلبی برادر هارون بود از حضور عبدالملک با آن قیافه مخصوص و آمادگی وی برای می‌گساری در حالی که از بزرگان بنی عباس و بی سابقه با استعمال مسکرات بود متعجب شدند و تعجبشان افزوده شد وقتی که ملاحظه کردند چنین شخصی که در خانواده بنی عباس پس از خلیفه مقام اول را داشته در چنین محفلی زبان می‌گشاید و از جعفر حاجات خود را می‌طلبد و می‌گوید حاجت اولم آنست که امیرالمومنین را که نسبت بمن آزرده خاطر است بامن همراه سازی خواهش دوم من آنست و ام‌هایم را که چهارملیون درهم است ادا کنی و سوم اینکه حاله دختر امیرالمومنین را بعقد پسر من صالح در آوری ، چهارم اینکه او را بشغلی که باعث افتخارش باشد بگماری . جعفر خواهشهای عبدالملک را بی آنکه به هارون اطلاع بدهد پذیرفت ، و هنگامیکه ماجری را برای خلیفه بیان کرد خلیفه بدون هیچگونه گفتگویی با آن موافقت نمود » .

این داستان گذشته از آنکه اختیارات نامحدودی را که جعفر و خاندان برامکه در دولت خلیفه مقتدری چون هارون الرشید داشتند

بیان می‌داد، شیوع و رواج شگرف رسوم و آداب ملی ایراندا نیز در آن عهد، درهم‌چیز حتی در شب نشینهای خاص، می‌رساند.

انقلاب عباسی را که ایرانیان کلگردان آن بودند نباید فقط یک انقلاب سیاسی صرف دانست، زیرا این انقلاب چنانکه آثار و نتایج آن گواهی می‌دهد حیات عمومی طبقات و اقوام مختلف اسلامی را از دیوارچین تا سواحل اقبانوس اطلس فراگرفت و منجر به تغییرات عظیم درجهات مسخلف حیات اجتماعی علمی و تربیتی و اخلاقی و ادبی مردم در سرتاسر ممالک پهناور اسلام، و بروز عقاید و نظریات تازه‌ای در اصول و فروع دین و مطالعات مربوط به دین گردید و مباحث تازه و بی‌سابقه‌ای را هم در تفسیر و کلام و عرفان و مسلکها و مشرب‌های گوناگون سیاسی و ملی باز نمود. و برای اولین بار بود که ملل مختلف اسلامی غیر عرب دیدند که ممکن است با حفظ موجودیت ملی خویش مسلمان بود و تکالیف مذهبی را بدون احتیاج به معلمین اول آنها یعنی عرب انجام داد. روی همین ملاحظاتی بود که مقدمات نهضت علمی اسلام که از مدتی قبل در روح و قلب ملت ایران ریشه دوانیده بود طرح گردید.

کتابهای یشماری در انواع علوم اسلامی از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و حکمت و لغت و منطق تالیف گردید و آثار علمی بسیار از یونانی و فارسی و کمی هم از هندی بفری ترجمه شد، و هر رشته از علوم و عقاید طرفداران و پیروانی پیدا کرد، و آزادی فکر و عقیده چنان رواج یافت که هر کس آنچه را بنظرش می‌رسید می‌توانست آزادانه بنویسد و بگوید. ملاحظه و فلاسفه و حتی زنادقه و دهری‌ها و اباحی‌ها توانستند رازهای نهفته را آشکار، و زردشتی‌ها و یهودیان و ترسایان مجال یافتند از رجحان مذهب خود صحبت کنند، و شعوبه یعنی احزاب سیاسی که مزیتی در عرب بردیگران نمیدیدند از تساوی عرب و غیر عرب دم می‌زدند و رسوم و اعیاد ملی خود را تجدید می‌نمودند. در همین هنگام اشخاص بی‌قید و عناصری که آزادی راحتی در ارتکاب منکرات و عمل منهایت‌طالب بودند میدانی بدست آورده و بدون شرم و بیم به میگساری و باده و عشق و معاشرت و تغزل پراخته و اهل صلاح و تقوی را با رفتار و کردار خود دچار حیرت و اندوه ساختند.

اینها مجملی از نتایج انقلابی بود که ایرانیان ظاهراً به هواخواهی بنی‌عباس و باطناً بمنظور تجدید حیات ملی خود را بدست آورده بودند:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
پایان جامع علوم انسانی

گنبد و گلدسته مدرسه چهارباغ در اصفهان